

## موقع شناسی شعرا و هنرمندان

نویسنده: محمد حیدر اختر

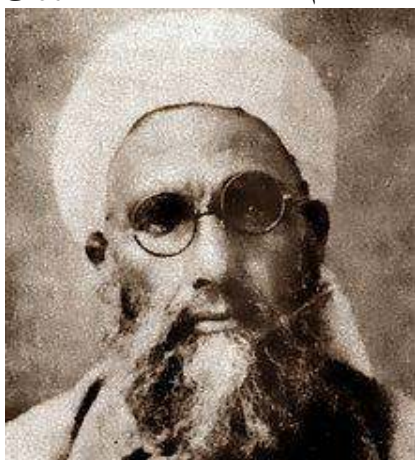
تارنمای خراسان زمین

۱۹ عقرب (آبان) ۱۳۹۳

بزرگان فرهنگ و ادبیات ما به این نظرند، که شعر و موسیقی دو روی یک سکه اند. و یا به سخن دیگر شعر و موسیقی، از زمانه های خیلی دور، باهم عجین شده اند و مکمل یک دیگرگشته اند. پس گفته می توانیم که موسیقی، وظیفه خود را در مقابل شعر ادا نموده است. زیرا شعر در لابلای موسیقی، به شنونده اثر بیشتر می گذارد. و شعر فارسی دری، به روح موسیقی ما جان داده، و به زیبایی آن افزوده است.

شعر و موسیقی، در درازنای تاریخ بشر با وجود موانع و مشکلات راه خود را، پیموده، و آهسته آهسته پیشرفت و تکامل نموده است. می توان گفت که شعر و موسیقی فرهنگ یک جامعه را شکوفا می سازد. احساس درونی انسان را تجلی و صیقل نموده، روانش آدمی زاد را شاد می سازد.

در این مختصر نمی خواهم، راجع به شعر و موسیقی، و یا پیوند این دو هنر والا و زیبا بیشتر چیزی بگویم، زیرا صلاحیت آنرا در خود نمی بینم؛ بلکه می خواهم احساس و موقع شناسی برخی شاعران و هنرمندان را در محیطی که زیست دارند و حیات به سر می برند، و یا بهتر گفته شود الهام شاعر و هنرمند ما از ماحول و محیط زیست شان را که چگونه بوده است، نشان دهم تا باشد که احساس درونی شانرا، در آثار و سروده های آنها به درستی تشخیص شود.



کمتر از یک قرن می شود که، افغانستان به استقلال سیاسی اش نایل آمد. زمانی که مردم افغانستان به خاطر آزادی سیاسی شان، علیه استعمال انگلیس قد علم کردند، شاعران و هنرمندان متعهد ما نیز رسالت شانرا باسرودن اشعار رزمی و مقالات آزادی خواهی، و آهنگ های میهنی ادا کردند.

به گونه مثال مرحوم عبدالعلی مستغنی شعر زیبایی دارد که در آن غیرت و پایداری اردو و مردم افغانستان نمایان می باشد.

ناز دارد بی سر و سامانیم بحر در بر قطره طوفانیم

آسمانسیر است سرگردانیم مشکل هر کس بود آسانیم

گر ندانی غیرت افغانیم

چون به میدان آمدی میدانیم

کیست افغان در زمان گیر و دار؟ می نترسد از نهیب کارزار

رشک رستم غیرت اسفندیار کی بود از خصم روگردانیم

گر ندانی غیرت افغانیم

چون به میدان آمدی میدانیم

کی بغیر از جنگ باشد کار من جنگ باشد کار من کردار من

شد فرار از جنگ ننگ و عار من تا بچند ای خصم میتراسانیم

گر ندانی غیرت افغانیم

چون به میدان آمدی میدانیم

این شعر رزمی مرحوم مستغنی، وقتی شهرت بیشتر کسب کرد که، هنرمند مشهور افغانستان استاد قاسم با غرور ملی و میهن دوستی که داشت، آنرا در لابلای موسیقی، به همان آواز گیرایش، زمزمه کرد و به خصوص زمانی این آهنگ، برسر زبان ها افتاد که استاد قاسم نظر به موقع شناسی که داشت، آنرا در محفلی سرود که دابس نماینده کشور بریتانیا حضور یافته بود. ناگفته نماند که در بین این آهنگ، چند تک بیتی



نیز سروده بود که یکی از آن تک بیت ها چنین بود :

می زند چشم کبود تو به مژگان ناخن

ترسم ای شوخ میان من و تو جنگ شود

بالاخر ملت غیور افغانستان، با ریختن خون، به استقلال و آزادی، و حق خود ارادیت خویش نایل آمدند، و با حصول استقلال، برای نخستین بار آهنگ میهنی، ویا بهتر گفته شود سرود آزادی توسط استاد قاسم، در زمان امان الله خان غازی، خوانده شد. تصویر امان الله خان غازی در آثار نقاشی، مجسمه سازی و صنایع دستی مانند قالین و غیره به حیث بانی استقلال نقش یافت.

در زمان حکومت حبیب الله کلکانی، وبعداً زمام داری محمد نادرشاه، محمد ظاهر شاه وجمهوری محمد داؤود خان، شعر وموسیقی روال عادی خویش را می پیمود . مدح به صورت فرمایشی و یا جبری، رواج داشت که به صورت تحمیلی ویا در برابر پول ، توسط بعضی شاعران و هنرمندان سروده می شد. که میتوان از ترانه: « زنده باد شاه ، زنده باد قوم » و امثال آن یاد کرد.

با کودتای ننگین هفت ثور، شعر وموسیقی در افغانستان شکل دیگری را به خود گرفت که بعد از تهاجم قشون سرخ شوروی سابق به آن افزوده شد. اکثرشاعران وابسته اشعار " کارگری"، "انقلابی" می نوشتند. وحتى به اندازه سطح شعر را پائین آورند که بعضی از خود فروخته ها اشعار در وصف لنین ، استالین ، وشهرمسکو پایتخت شوروی سابق سروده، آن شهر را با شهر زیبای کابل به مقایسه گرفتند، که میتوان از شعر کابل مسکو بارق شفيعی نام برد. این شعر بی محتوا به آواز وجیهه رستگار



از طریق سازمان جوانان حزب حاکم وقت،دراستدیوهای رادیو تلویزیون افغانستان ثبت گردید که هرروز این آهنگ گوش خراش، بالای شنونده گان رادیو و بینندگان تلویزیون ، تحمیل می شد. ولی نمی دانم که امروز شاعر از شعرش و سراینده از آهنگش خجالت میکشند یا نه؟ اگرشاعر از سرودن این شعر خجالت نمی کشد چرا دوباره آنرا انتشار نداد و اگر وجیهه رستگار از سرودن این آهنگ شرمنده نیست چرا آنرا در "سی دی " و " دی وی دی" هایش بازخوانی نکرده است ؟

در ذیل شما " شعر" روسی ستاتایانه بارق شفيعی، عضوکمیته مرکزی ح.د.خ.ا را می خوانید:

بارق شفيعی

کابل و مسکو

از مهر ومحبت ثمر کابل و مسکو

وز وحدت دل ها اثر کابل و مسکو

صلحست وصفا از نظر کابل ومسکو

تا کابل ومسکو دو دل اهل وفایند

جز بر رخ هم باب محبت نگشایند

بگذار بود باز در دل کابل و مسکو

تا در پی صلح بشری دست به کارند

جز دوستی خلق جهان کار ندارند

پرمهر تپد دل به پر کابل و مسکو

دل ها شده پیوند به پیمان مودت

یک جان به دو پیکر بدمیدست محبت

در دوستی بنکر هنر کابل و مسکو

نابود شود هر که به نیستی ماست

تا هست جهان شاهد همزیستی ماست

بوم و بر کوه و کمر کابل و مسکو

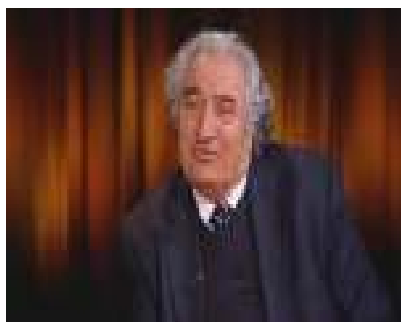
همچنان مسحور جمال، در سالهای 1365 یا 64 که دقیق به خاطر ندارم، شماری از اسرای روسی مدح و ستایش کرد که در کمپ مهاجرین در بده بیر صوبه، سرحد پاکستان نگهداری می شدند. عساکر دستگیر شده روسی، دست به شورش زده بودند. آنها به سلاح کوت محل نگهداری شان دست یافتند، پس از مسلح شدن، می خواستند فرار کنند، در جریان عملیات مسلحانه محافظین کمپ همه کشته شدند.



گروه خلق و پرچم، و دولت مزدور شوروی سابق سه روز عزای ملی اعلان کرد. مسحور جمال آهنگ برای شان ساخت، در روزهای "عزای ملی" به آواز مسحور جمال از طریق امواج رادیو و تلویزیون دولتی، نشر می شد. شعر آن آهنگ از کی بود نمی دانم. به گمان اغلب سراینده شعر نیز بارق شفیعی باشد، زیرا بارق شفیعی مجموعه شعری اش را که، تحت عنوان "شیپور انقلاب" انتشار داده، آنرا به اصطلاح قربانیان "بده بیره" اهدا کرده و چنین نوشته است:

اهدا -

« به خاطر پرشکوه و جاودان قربانیان « بده بیره » این قهرمانان حماسه آفرین قربانگاه آزادی و پاسداران صدیق و سر سپرده دستآورد های عظیم رستا خیز کبیر اکتوبر و انقلاب ظفرآفرین ثور» اما کمپوز و سراینده آن مسحور جمال بود .



در مقابل داشتیم و داریم، شاعران و هنرمندانی را که رسالت شانرا درهمان شرایط اختناق آور، بگیرو ببندو بکش ، رژیم دست نشانده شوروی سابق، به خصوص دستگاه جهنمی جاسوسی خاد ،با سرودن اشعار میهنی و بیگانه ستیزی ادا کرده اند ، که توسط هنرمندان متعهد ما سروده شده است. به گونه مثال می توان از آهنگ " شهید گم نام " که توسط استاد عبدالوهاب مددی با ارکستر بزرگ رادیو تلویزیون، خوانده شده و شعر آن از استاد لطیف ناظمی می باشد یاد کرد.

عنوان شعر است شهید گم نام :

شعر: از استاد لطیف ناظمی

کمپوز: Mikis Theodorakis از کشور یونان

سراینده : استاد عبدالوهاب مددی

شهید گم نام

هم میهن شهید مبارز

ای نام خود رقم زده با خون

ای کشته ی شقاوت طاغوت

باغ وطن زخون تو گل گون

باخون خود حماسه تو بنوشتی

قربان عشق پاک وطن گشتی

# #

رفتی ولی درین سفر تلخ

بر انتظار مادر خود بین

رفتی وسیل اشک روان را

بر گونه های همسر خود ببین

افراشتی درفش شهادت را

بنشانده یی با غصه تو ملت را

# #

ای کشته ای برادر گم نام

بر اشک کودکان تو سوگند

ای جاودانه در سفر عشق

من می خورم به جان تو سوگند

جان بازی تو قصه فردا ست

افسانه ات حماسه نسل ماست .

# #

این آهنگ استاد عبدالوهاب مددی، صرف یک بار از طریق رادیو و تلویزیون ،انتشار یافت و به هدایت، ریاست تبلیغ ترویج کمیته مرکزی، حزب دموکراتیک خلق که، تحت ریاست جمیله پلوشه فعالیت داشت ،برای همیشه در آرشیف رادیو قید گردید .اگر شاعر محترم دربند سوم این شعر بجای کلمه " برادر "

کلمه " رفیق " را می آورد دنیا گل و گلزار بود، وحتما به دریافت جایزه نیز نایل می شد ، و آهنگ استاد عبدالوهاب مددی همه روزه از طریق امواج رادیو وتلوویزیون پخش می گردید.

در آن شرایط خفقانزا، مردم شریف افغانستان همه ، باترس وهراس زنده گی می کردند. اکثر خانواده ها یکی از اعضای فامیل شان ، توسط جنایتکاران وشکنجه گران خاد، به قتل رسانیده شدو یا این که بعد از تحقیقات و شکنجه، راهی زندان هانی مخوف گردیده اند . شاعران و هنرمندان ما نیز از گزند شان در امان نماندند. ولی هنرمندان ما ، در همان شرایط بگیر و ببند وبکش، درد دل شان را به نحوی از انحا ،با انتخاب اشعار در لابلای موسیقی مست وفلکلوری ، به گوش مردم شان می رسانیدند. به گونه مثال یادی از جواد غازی یار، این هنرمند مردمی می کنم .

قبل از آن که در باره آهنگش، تبصره صورت بگیرد، می خواهم درباره زنده گی و درد جانکاه، این هنرمند محبوب دل ها روشنی بیا ندازم .



جواد غازی یار، پسر مرحوم غلام محی الدین خان تره کی، معلم دانشکده استقلال و گوینده زبان پشتو، در رادیو افغانستان می باشد. این آموزگار شریف سه پسر داشت، بنام های کمال ،

جلال و جواد.

جلال و جواد ،برادران دوگانه گی بودند. یعنی جلال پنج دقیقه بزرگتر از جواد بود. این دو برادر دوگانه گی ، از دوران مدرسه به موسیقی علاقه داشتند. در آغاز هردو برادر، از سبک داکتر صادق فطرت ناشناس پیروی می کردند . زمانی که، از مدرسه فارغ التحصیل شدند ، جواد شامل رادیو افغانستان شد، و جلال به شهر داری کابل مصروف کارگردید .

با کودتای ننگین هفت ثور، وشرایط نامساعد آن زمان دستگاه جاسوسی اکسا ، درسال 8135 جلال از دفترکارش باخود بردند، و دیگر برنگشت .مانند هزاران جوان تحصیل یافته وطن ما به دیار ابدیت فرستاده شد . مادرشان بار سنگین جدایی ، وزنده ومرده گم شدن جگر گوشه اش را، تحمل کرده نتوانست ، قلبش از تپیدن بازماند و داغ جگر گوشه را، باخود به گور برد. این دو مصیبت عظیم بالای هنرمند جوان جواد غازی یار تاثیر گذاشت.

جواد غازی یار جوانی بود مست وخندان ،بعد از این واقعه الم ناک ،به یک باره گی خمود و جمود گشت ولی از هنرش دوری نجست .در همان شرایط بگیرو ببند، درد دلش را با انتخاب دوبیتی، در لابلای یکی ،از آهنگ های فلکلوری " چمن چراغان است " ، به صورت واضح چنین بیان داشته است .

دلی دارم دل آزرده دارم      فراق مرده داغ زنده دارم  
فراق مرده را امر خدا شد      جدایی زنده را طاقت ندارم

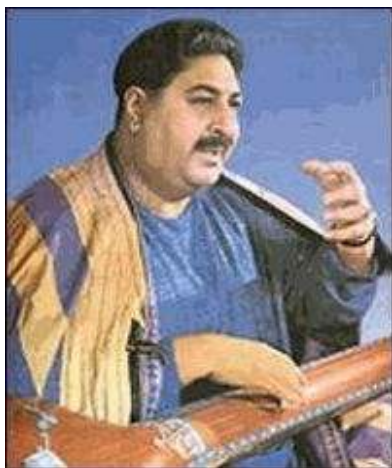
#      #      #

سرم ظلم وستم گر می کنی کن      یکی با دردو غم گر می کنی کن  
ندارم قدرتی من با تو ظالم      توامروز هر ستم گر می کنی کن

درددل جواد غازی یار ، از فراق مرده یعنی مرگ مادر مهربانش ، و داغ زنده ناپدید شدن برادر هم تنش می تواند باشد . در دوبیتی دوم به صراحت می گوید که هرظلم وستم امروز می کنی کن ولی منتظر فردا باش ، فردا رسیدنیست زیرا دنیا هیچ گاهی به یک حال باقی نخواهد ماند .

#      #      #

سرتاج موسیقی ، پیر خرابات ، بابای موسیقی و افتخار افغانستان ، استاد محمد حسین سراهنگ ، را دولت مزدور شوروی سابق ، وادار ساخت تا مطلبی ، راکه ازطریق اتحادیه هنرمندان ، توسط مسحورجمال رئیس آن اتحادیه تهیه شده بود ، در محفل نام نهاد " جبهه ملی پدر وطن " بخواند . مطلب مذکور توسط استاد سراهنگ ، باوجودی که استاد آنرا به بسیار کراحت خواند ، دربین دوستان و علاقه مندان استاد ، حالت بهت و حیرانی را ایجاد نمود زیرا این عمل را ، از استادی چون استاد سراهنگ بعید می دانستند .



استاد سراهنگ ، چون یک شخصیتی ارزنده ، انسان با احساس و مردم شناس بود ، درک کرد که مردم و علاقه مندان آزرده خاطرشده اند . بناً خود استاد برای رد این سوتفاهم ، دریکی از برنامه های مسابقه ذهنی ، رادیو تلویزیون افغانستان حاضر شد ، تا ثابت نماید که بامردمش می باشد .

دراین کنسرت استاد سراهنگ ، چند رباعی از دیوان حضرت ابوالمعانی بیدل را در لابلای یک آهنگ فلکلوری " اویار کتیت

کار دارم " سرود ، که این برنامه از طریق تلویزیون کابل پخش گردید، ولی در رادیو افغانستان سانسور شد. می گویند با نشر همان برنامه ، دستگاه جاسوسی خادشش درک تحقیقاتی ، از استاد نیز به عمل آورده بودند.

این رباعیات را استاد در آن آهنگ سروده بود :

آثار بنای خلق بر دوش خطاست      این جا به غیر از کجی نمی آید راست

هر نیک و بدی که فطرت نه پسندد      شرمی کن و چشم بیوس بی عیب خداست

# # #

تا دل داری خطاست بیدل دیدن      حق را نمی توان با چشم باطل دیدن

ای منگر تحقیق خیال است و محال      بسمل نا شده حال بسمل دیدن

# # #

بیدل به سجود بنده گی توام باش      تا بارنفلس بدوش داری خم باش

این عجز که در کارگه طینت تست      الله نمی توان شدن آدم باش

بعد از سقوط رژیم دست نشانده شوروی سابق، قدرت به دست شورای قیادی، یا تنظیم های جهادی سابق درآمد. و مردم که در آرزوی چنین روزی بودند، تا بعد از مدت ها نفسی به راحتی بکشند. مگر متأسفانه شرایط به قسمی پیش آمد، که افغانستان دوباره میدان جنگ و برادر کشی و قدرت طلبی، تنظیم ها و افراد بی مسئولیت گردید. شرایط جنگ خانمان سوز همان طوری که ، زیربنای افغانستان را به نابودی کشاند، به فرهنگ ، ادبیات و هنر افغانستان نیز تاثیر سو را به جا گذاشت . در این زمان در بخش فرهنگ و هنر دست آورد چشم گیری دیده نمی شود .

در اثر جنگ های داخلی ، مداخله و تجاوز مستقیم کشور پاکستان، رژیم طالبان به قدرت رسید . باروی کار آمدن رژیم طالبی، از فرهنگ و هنر خبری نبود. موسیقی مگروه خوانده شده و ممنوع گردید . تلویزیون ها به چوبه دار آویخته شد . آلات موسیقی شکستنده و رول فلم های افغانستان به آتش کشیده شد . هنرمندان ما نتوانستند، به فعالیت های هنری خویش ادامه بدهند، ولی خوش بختانه شاعران ما، در داخل و خارج از مرز های افغانستان، اعمال ناشایسته طالبان را، در لابلای نبشته هاو سروده های شان تقبیح می کردند . یکی از سروده های استاد محمد نسیم اسیر را منحيث نمونه



پیشکش خواننده گان محترم می کنم .

استاد محمد نسیم اسیر

دارو رسن

گر نام پاک میهن از هر دهن برآید

در اشتیاق نامش ، جان از بدن برآید

درد گران غربت، دیدم به خویش گفتم

یارب مباد آن که ، کس از وطن برآید

هر لحظه در مرارت، هرلمحه در حقارت

مرغی به این اسارت چون در چمن برآید

این مار خود سری را، سرکوب کن و گرنه

گه ز آستین کشد سر، گاه از یخن برآید

این دشمن دنی را سرکوب اگر نسازی

گاهی ز راه خیبر ، گاه از چمن برآید

ویرانه وطن را درهر قدم چو بینی

زاغ و زغن سراید ، گوروکفن برآید

قهر است وجبرو اکراه ، مفتی و شیخ وملا

زنجیر و بند وزندان، دارو رسن برآید

با دره شریعت تعزیر می نمایند

یک بار از د هانت گر یک سخن برآید

درجمع راد مردان چشم زمان ندیده

چون قوم مرد افغان ، لشکر شکن برآید

الحق و مرگفتند ، من نیز حق پسندم

مگذار " اسیر " حق گو را از انجمن براید .

\*\*\*